



درس آشنایی با مقدمات تفسیر استاد سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: جواز تفسیر قرآن

تاریخ: ۱ خرداد ۱۳۹۰

موضوع جزئی: ادله قائلین به عدم جواز تفسیر برای غیر معصومین (ع)

مصادف با: ۱۸ جمادی الثانی ۱۴۳۲

جلسه: ۳۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث ما در مورد جواز تفسیر قرآن برای غیر معصومین (ع) بود، بعد از اینکه امکان تفسیر ثابت شد نوبت رسید به اینکه آیا شرعاً مجاز به تفسیر هستیم یا نه؟ یعنی از شرع دلیل بر این مسئله وجود دارد یا نه؟ در مورد جواز تفسیر عرض کردیم جمعی قائلند به اینکه تفسیر قرآن برای غیر معصومین (ع) جایز نیست، در مقابل اکثریت قریب به اتفاق علماء شیعه و سنی، جمع قلیلی از اخباریون شیعه معتقدند به عدم جواز تفسیر قرآن برای غیر معصومین (ع)، ادله‌ای را از روایات اقامه کردند برای اینکه تفسیر برای غیر معصومین جایز نیست چند دسته روایات بود که آن‌ها را ما ذکر کردیم و به استدلال به این روایات هم پاسخ دادیم، روایاتی که برای قرآن قیّم تعیین کرده بودند، روایاتی که تفسیر قرآن را در نقطه‌ای دور از عقول مردم می‌دانست، روایاتی که به ما توصیه می‌کرد که به اهل بیت مراجعه کنیم و عدم مراجعه به اهل بیت را در تفسیر قرآن مورد سرزنش قرار داده بود، این روایات همه به نوعی پیوستگی تفسیر قرآن را با اهل بیت بیان کردند.

دسته دوم (روایاتی که از جدال و تخاصم در قرآن نهی کرده‌اند):

دسته دوم روایاتی است که از جدال و تخاصم در قرآن نهی کرده‌اند، روایتی از امام حسین (ع) وارد شده که حضرت می‌فرماید: «اما بعد فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فیه و لا تتکلموا فیه بغیر علم فانی سمعت جدی رسول الله یقول من قال فی القرآن بغیر علم فلیتوباً مقعده من النار» امام حسین (ع) نهی می‌کند از خوض در قرآن و می‌فرماید در قرآن مجادله نکنید و بدون علم در مورد قرآن تکلم نکنید بعد می‌فرماید من از جدم رسول خدا شنیدم که کسی که درباره قرآن بدون علم سخن بگوید مقعد او از آتش پر می‌شود، استفاده‌ای که از این روایت می‌کنند این است که می‌گویند این روایت نهی می‌کند از خوض و غور در قرآن و تفسیر قرآن در واقع یک نوع خوض در قرآن است و اگر کسی به تفسیر قرآن بپردازد با این نهی مخالفت کرده و همچنین امام (ع) در این روایت می‌فرماید درباره قرآن به غیر علم سخن نگویند و ما نسبت به قرآن علم نداریم و علم قرآن نزد اهل بیت (ع) است و معلوم می‌شود که ما حق نداریم در مورد آیات قرآن به تفسیر بپردازیم.

بررسی:

این روایت هم نمی‌تواند مدعای قائلین به عدم جواز تفسیر قرآن برای غیر معصومین(ع) را ثابت کند، این روایت نهی می‌کند از استفاده نادرست از قرآن برای اثبات عقاید خویش، نهی از جدال و تخاصم می‌کند؛ یعنی اینکه قرآن را دست‌مایه دعوای فرقه‌ای خود نکنید و اینطور نباشد که هر فرقه‌ای برای اثبات مدعای خودش و برای فخر فروشی به قرآن تمسک کند و بحث‌های بی‌حاصلی را در قرآن دامن بزند و به تعبیر دیگر برای اثبات حرف ناحق خودش به قرآن استناد کند، این روایت استفاده نابجا از قرآن را مورد مذمت قرار می‌دهد و گرنه تفسیر صحیح را نفی نکرده و بحث ما هم در مورد مطلق تفسیر نیست که بگوییم هر کسی هر طور که بخواهد می‌تواند آیات قرآن را تفسیر کند و برای اثبات عقاید خودش با دیگران به مخاصمه بپردازد لذا این روایت هم نمی‌تواند مدعای قائلین به عدم جواز تفسیر برای غیر معصومین(ع) را اثبات کند.

دسته سوم(روایاتی که از تفسیر به رأی نهی کرده‌اند):

دسته سوم روایاتی است که از تفسیر به رأی نهی کرده است روایاتی که در باب تفسیر به رأی وارد شده متعدد است اما اینطور نیست که سند همه این روایات معتبر باشد، در بین اینها آن روایتی که سندش از بقیه معتبرتر است روایتی است که پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بَرَأْيَهُ كَلَامِي» خداوند متعال می‌فرماید کسی که کلام من را تفسیر به رأی کند به من ایمان نیاورده است، تفسیر به رأی کلام خدا با بی‌ایمانی مساوی است.

بررسی:

عمده این است که معلوم و مشخص شود که تفسیر به رأی یعنی چه؟ اینکه نهی شده از تفسیر به رأی و تفسیر به رأی مساوی با عدم ایمان به خدا دانسته شده یعنی چه؟

در مورد کلمه رأی آنچه که از گفته لغویین فهمیده می‌شود این است که رأی عبارت است از اعتقاد، نظر و عقیده‌ای که در یک موضوعی به ذهن انسان می‌رسد یا به تعبیر دیگر رأی عبارت است از اعتقادی که به یکی از دو طرف تقیض بر اساس غلبه ظن پیدا شود در اینجا کاری ندارند به اینکه آنچه باعث این اعتقاد شده دلیل عقلی است یا مستند نقلی است و کاری ندارند، آنچه که شخص به آن عقیده پیدا کرده مطابق با واقع است یا مطابق واقع نیست لذا کسی هم که دچار جهل مرکب باشد ولو اینکه عقیده‌اش مطابق با واقع نیست اما عقیده او یک رأی است پس رأی؛ یعنی اعتقاد، عقیده و نظری که انسان در یک موضوع خاصی پیدا می‌کند.

در مورد «باء» در «برأیه» هم دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه باء سببیت باشد و دیگر اینکه باء استعانت باشد، اگر این باء برای استعانت باشد معنای روایت این است که کسی به استعانت و کمک رأی خود آیات قرآن را تفسیر کند، اگر باء سببیت باشد معنایش این است که کسی رأی خود را سبب تفسیر قرآن قرار بدهد.

بعد از اینکه معنای رأی معلوم شد و مشخص گردید بآء هم یا بآء سببیت است یا استعانت حالا چه اشکالی دارد که کسی قرآن را تفسیر به رأی کند، یعنی به کمک عقیده خودش آیات قرآن را تفسیر کند یا رأی خودش را سبب قرار بدهد برای تفسیر قرآن پس این تفسیر به رأی که مذموم است چیست؟ تفسیر به رأی در تلقی سطحی این است که کسی بیاید با استفاده از دانش و اعتقاد خودش قرآن را تفسیر بکند آیا منظور از تفسیر به رأی مذموم این است؟ مثلاً کسی در مورد ظواهر قرآن و اصول لفظیه و مجازات یک مبنای خاصی دارد حال اگر چنین شخصی با استفاده از مبنای خاص خودش به تفسیر آیات قرآن پردازد آیا تفسیر به رأی کرده است؟

با توجه به معنایی که برای «رأی» ذکر شد که گفتیم رأی یعنی عقیده و نظر شخص درباره یک موضوع خاص و با توجه با احتمالاتی که درباره «بآء» در عبارت «برأیه» ذکر شد تفسیر به رأی باطل و مذموم از دو حال خارج نیست:

یکی اینکه کسی از اصول مسلم و بدیهی عقلی یا مستندات نقلی؛ یعنی روایات برای تفسیر آیات استفاده نکند بلکه رأی خاص و اعتقاد خودش را به ظاهر آیات قرآن تحمیل کند؛ یعنی عقیده‌ای از قبل دارد و می‌خواهد این عقیده را بر خلاف قرائن و مستندات روشن از قرآن استفاده کند؛ یعنی بر خلاف اصول محاوره و اصول و قواعد عربی رفتار بکند که این باطل است حالا یا به کمک این رأی خاص، قرآن را تفسیر میکند یا به سبب این رأی ویژه، قرآن را تفسیر بکند، فرق این دو هم این است که در دومی می‌خواهد رأی و سلیقه و عقیده خودش را به ظاهر آیات قرآن تحمیل بکند ولی در اولی که مسئله استعانت است؛ یعنی می‌خواهد از رأی خودش کمک بگیرد برای فهم و تفسیر آیات قرآن.

در برابر این دو معنای باطل این معنا است که کسی با طی مقدماتی و با آشنایی با علوم تفسیر و تحصیل ابزار لازم برای تفسیر به کمک اصول بدیهی عقلی که برای همه معلوم است و با استعانت از روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده و در چهار چوب این ضوابط تعریف شده معلوم و مشخص و مقبول، آیه ای را تفسیر کند که در این صورت نمی‌گویند تفسیر به رأی کرده ولو اینکه رأی و نظرش با رأی دیگران متفاوت باشد و مبنای او با مبنای دیگران فرق بکند چون این مبنای خاص در علوم مربوط به تفسیر بر اساس یک ضوابط روشن شکل گرفته است پس این تفسیر به رأی نیست چون تفسیر به رأی یعنی کنار گذاشتن اصول و ضوابط مربوط به تفسیر و عقیده شخصی خود را بر قرآن تحمیل کردن و اصلاً به دنبال کشف معانی و تبیین مقاصد و مدالیل آیات نبودن، پس اینکه کسی از آیات قرآن برداشتی داشته باشد ولو با برداشت دیگران متفاوت باشد ولی این برداشت مبتنی بر اصول و ضوابط مربوط به تفسیر باشد تفسیر به رأی محسوب نمی‌شود و تفسیر صحیح از قرآن همین نوع تفسیر است که شخص با رعایت اصول و ضوابط مربوط به تفسیر به دنبال کشف معانی و تبیین مقاصد و مدالیل آیات است.

پس روایات ناهی از جواز تفسیر به رأی عدم جواز تفسیر را ثابت نمی‌کند و آنچه که از این روایات استفاده می‌شود عدم جواز تفسیر به رأی است و تفسیر به رأی غیر از تفسیر صحیح است.

«والحمد لله رب العالمین»